

کوفه که سر بر کوفه یار مدد کار او بلند ساهه ز تو عرض رو و صفتان
 اعدای دیدن مصون علیه ویرانگر طایر ملت بر سدره نشین تویی چو گل
 این فی الحال افشان جلوه گاه شه و اولو کسبتی یا رسول آمدت با
 نیاید که هر چند نشانه قبولیتش در قیاسی حاضر اولو که عمر و عیبتش
 قدم خای همایون پیشه بار رسول آمدت شب و دو شب در آستان طلفات
 به سخنان افلاک رو مالیده درگاه خوت پناه اولو که طایر ملک
 شدن تو بیضای باه دل تو شش حجاب گونی لاله رنگ سرشک نیاز
 ایستد که نام سخن الخطاب جریده استیادان دیوان سدا به بخوب
 اولدی ویرانگر عمر حلقه جنبان با اولدی بوزمه ز وقت خیر اید
 آمد بدت شامت واری کوی جز از تو نیست کاری
 محنت زده نیاز می بخت زده گناه کاری از گفته خود
 سیاه روی و زرد خورشید سر مساری حاشا ز در تو بر کرد
 زو میست چنین امید واری پاسدار دلیز اولان کیمیه تکیا و درگاه
 نظر قبلی که در دیو عرب الخطاب شیره خضم اندازین گفتن صافش خیار
 کلوه نامی فیضی با کون اولمش مشا بهت هیبت زای مردان

انش بلسام الواسع زنت به جوی

طبعی با کسب و در
 انان با او در این سوره

بغایت

بغایت بر اسان و ترسان و دوزخ حظه کجیبه نبوت اولان اصحاب
 خبر دار است که آتشبار مجازت حمره بن عبد المطلب یرندان چو اوت
 اصحاب کز نینه صفای بخش تسلیم اولوب عمر اگر سگ فاقه از مقام
 اچون گلشن اسبه ابله و سهما و اگر اراده می تیزین منوطه اسلام
 ایسه اول عبودیتی زوال هجو که محمد پیغمبر صادق الوعدی در کعبه
 طوعه شیره شمشیر اید برین دیوب کز نینه تو دضم چه بد است
 با شیره شمشیر اید گفت ویدی و آندن فتح ماب بندی عمری کورد
 مشقه سیف اولش طور در دست نامه خطاب اید با عمر قیاس اید
 سنگ خوزه شیران بی عبد المطلب بن برقع این خای و دوزخ افشان
 بلکه جان افتا نوز که بو حلقه سرای خاصه جمع اولوب اول شمع همان فرد
 رس انی صلی الله علیه و سلم آستر بیلین صفا خود اید کند نینه دل
 نعل سدره فرسانده کی خاک اجهزه مستند تعرض اید مسن برینه
 کور کرانما بجان ایثار تمیخ البرزخن خلیل تصور تمیخ برین دریا کن
 چاره جوی در دست کن آواز زبان صلی الله علیه و سلم استعمال
 اید می و عمر شمشیر سینه کورد که حظه زود دستن کسب

غوغایه این سخن باندن مستقیم الوعد
 بیکه کار از نماند چشم او کند
 و بر خود بجهت سوز